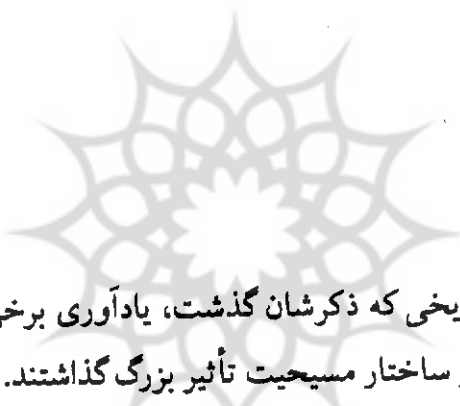


پروپوزیشن کا علم انسانی و مطالعات عربی
بیتا جامع علوم انسانی
فلسفہ

● گسترش آغازین مسیحیت / یوهان گوٹفرید فون ہردر / دکتر عزت اللہ فولادوند

گسترش آغازین مسیحیت (۲)

یوهان کوفرید فون هر در
ترجمه عزت الله فولادوند



علاوه بر عمده نکات تاریخی که ذکرشان گذشت، یادآوری برخی نکته‌های کوچکتر نیز ضروری به نظر می‌رسد که در ساختار مسیحیت تأثیر بزرگ گذاشتند.

۱. احساسات خیرخواهانه خود مسیح سبب شد که وفاق برادرانه و آشتی‌پذیری و دستگیری از تهیدستان و نیازمندان و، خلاصه، کلیه وظایف انسانی، به پیوند مشترک پیروان وی تبدیل شود، به نحوی که مسیحیت چیزی بجز علقه راستین دوستی و مهر برادری به حساب نمی‌آمد. بدون شک، در همه اعصار و بویژه در اوایل کار، این ابزار انسانیت به پذیرش و گسترش مسیحیت کمک شایان کرد. تهیدستان و نیازمندان و بردگان و مرتدان و گنجه‌کاران جملگی بدان روی آوردند، و در نتیجه، نخستین جماعات مسیحیان را مشرکان مجموعه گدایان لقب می‌دادند. اما از آنجا که این دین جدید نه می‌خواست و نه می‌توانست امتیازات طبقاتی موجود در دنیای آن روز را از میان بردارد، چیزی برایش نماند به غیر از عده‌ای که فقط فروتنی و افتادگی مسیحی بر روحشان چیره بود. نهایت اینکه دیری نگذشته، علف هرزه این خاک خوب و بارور را فراگرفت. گدایانی که گاه‌بگاه آرامش جامعه را بهم می‌زدند، جلب سخاوت بیوه‌زنان توانگر می‌شدند. همه در پی صدقه بودند که ذخیره راستین ملکوت خداوند محسوب می‌شد، و بدین‌سان، نه تنها عزت نفس که زاییده لیاقت و سخت‌کوشی است، بلکه غالباً راستگویی و بی‌طرفی نیز در برابر حاپلوسیهای رذیلانه از پای درآمد. صندوق صدقات هر جماعت ملک مشترک شهیدان شد، و

هدیه به آن، پیروی از روح مسیحیت لقب گرفت، اما در همان حال، غلو در ستایش چنین اعمال، اخلاق را به فساد کشانید. گرچه ممکن است ضرورت زمان عذری برای بسیاری از این امور باشد، ولی یقین است که اگر جامعه بشری نوانخانه‌ای بزرگ محسوب گردد و مسیحیت صندوق مشترک صدقات آن، فساد اخلاقی و سیاسی پیامد حتمی و گریزناپذیر آن خواهد بود.

۲. بنا بود حاکم بر جامعه مسیحیت مشایخ و معلمانی فاقد هر گونه اقتدار دنیوی باشند که همچون شبانان، مؤمنان را ره نمایند و اختلافاتشان را فیصله بخشند و عیوبشان را غیرتمندانه و به مهربانی مرتفع سازند و با نصیحت و نفوذ و دستورهای اخلاقی و سرمشقهای عملی، به ملکوت خداوند هدایتشان کنند. این، بدون شک، وظیفه‌ای شریف است اگر شایسته به انجام برسد و اوضاع و احوال مانع اجرای آن نگردد، زیرا نیش قانون را کند می‌سازد، و خارهای گزنده را از دعاوی و منازعات برمی‌کند، و روحانی و پدر و قاضی را در یک تن جمع می‌کند. اما چه شد که به مرور ایام، شبانان با جمع مؤمنان همچون گله گوسفند رفتار کردند و آنان را مانند چارپایان باربردار به تیغستان به چرا بردند؟ چه شد که به جای شبانان، گرگها به میان رمه آمدند؟ دیری نگذشت که فرمانبرداری کودکان به صورت یکی از فضایل مسیحی درآمد، و ترک عقل و پیروی از عقاید کسی دیگر به جای متابعت از اعتقاد راسخ خویشتن فضیلتی مسیحی قلمداد شد، و اسقف در مقام پیامبر و گواه و آموزگار و شارح و قاضی و داور جای حواریون را گرفت. از آن پس، هیچ چیزی مانند پیروی از رهبر قدر و قیمت نیافت، و کسی که جرأت کرد از خود عقیده‌ای داشته باشد، مرتدی مصرّ بر ارتداد شناخته شد و از ملکوت خداوند و کلیسا طرد گشت. اسقفها و زبردستانشان به رغم تعالیم مسیح، در نزاعهای خانوادگی و امور مدنی مداخله آغاز کردند، و مشاجره میانشان در گرفت که کدام باید بر بقیه فرمان برآند. از اینجا برخاست مبارزه بر سر اسقفیه‌های عمده و گسترش تدریجی حقوق آنها، و مناقشه‌های بی‌پایان میان مقام سلطنت و کلیسا، میان بازوی راست و بازوی چپ. بدون شک، به روزگار فرمانروایان جبار، وجود قضاات دادگر و پارسا برای یاریگری به مردم بخت برگشته محروم از نهادهای سیاسی، از واجبات است. با توجه به این امر، کمتر چیزی شرم‌آورتر از منازعه درازی بین دولت و کلیسا می‌توان تصور کرد که بیش از یکهزار سال اروپا را در آشفتگی دائم نگاه داشت. اینجا بود که نمک از فرط شوری، بی‌نمک شد.

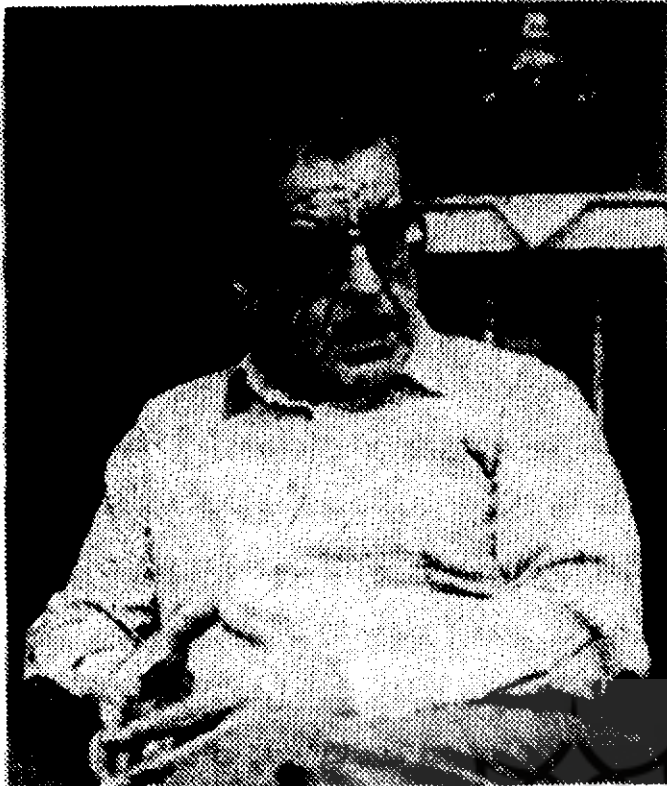
۳. مسیحیت اصل ایمانی معینی داشت که کسانی که غسل تعمید می‌گرفتند و مسیحی می‌شدند، می‌بایست به آن ایمان بیاورند. به رغم سادگی آن اصل، هیچ سه کلمه‌ای در سراسر زبان آدمی به قدر تعبیر ساده «آب و ابن و روح القدس» آشوب و آزار و تلخکامی برنیانگیخته است. هر چه آدمیان از اصول مسیحیت به عنوان نهادی فعال و بنیاد شده به خاطر خیر بشریت بیشتر فاصله

می‌گرفتند، بیشتر فراسوی مرزهای عقل انسان نظریه‌پردازی می‌کردند. رازهایی کشف می‌شد، و سرانجام کل آموزه مسیحی به راز تبدیل شد، پس از آنکه کتابهای «عهد جدید» را کلیسا به عنوان صحف مقدس پذیرفت، بر مبنای آنها و حتی قوانین یهود - یعنی کتبی که کمتر کسی قادر به خواندنشان به زبان اصلی بود و معانی اولیه آنها از دیرباز از دست رفته بود - چیزهایی به اثبات رسید که بر آن اساس اثبات کردنی نبود. از آن پس نظامهای اعتقادی و ارتدادی شروع به تکثیر کردند، و برای سرکوب آنها، بدترین وسیله ممکن، یعنی مجامع کلیسایی و شوراها دینی، انتخاب شد. و چه بسیار از اینگونه مجامع و شوراها که ننگ مسیحیت و عقل سلیم بوده‌اند! آنچه به تشکیل آنها منجر می‌شد، غرور و نابرده‌باری بود؛ آنچه تحت تأثیر قرارشان می‌داد، اختلاف و روح فرقه‌گرایی و وقاحت و شیادی؛ و آنچه سرانجام به نام روح القدس سبب می‌گشت که نه تنها برای کل کلیسا، بلکه برای این دنیا و آن دنیا تصمیم بگیرند، زور و قدرت خودسرانه و گستاخی و قوادی و فریب و تصادف. ولی بزودی آشکار شد که هیچ کس به قدر امپراتوران مسیحی شده‌ای که این اختیار موروثی را از کنستانتینوس [امپراتور بزرگ رومی] به ارث برده بودند دارای این صلاحیت نیست که اصول ایمانی را تعیین کند و حکم به استقرار معتقدات و قوانینی دهد در خصوص آب و ابن و روح القدس، و درباره ذات یگانه یا دوگانه مسیح، و مریم مادر خدا، و حدوث یا قدم نوری که به هنگام تعمیم مسیح ظاهر گشت. این ادعاها و نتایج مترتب بر آنها، تا ابد ننگ امپراتوری بیزانس و هر پادشاهی دیگری که از آن تقلید کرده خواهد ماند. هم اینها بودند که با قدرت نابردانه خود به آزارها و شقاقها و آشوبهایی دامن زدند که نه روح و نه اخلاق آدمیان را بهبود بخشید و فقط به سست کردن پایه‌های کلیسا و دولت و حتی تختهای سلطنت انجامید. تاریخ نخستین امپراتوری مسیحی، یعنی امپراتوری قسطنطنیه [یا روم شرقی]، نمایشی آنچنان غم‌انگیز از خیانت و رذالت و سنگدلیهای هولناک است که تا لحظه اسف‌آور پایان آن، باید همچنان هشدار می‌دهد به تمام حکومت‌های ستیزه‌جوی مسیحی باقی بماند.

۴. مسیحیت دارای نوشته‌های مقدس خاص خود بود که بخشی، از نامه‌های تحریر شده در مواقع معین، و بخشی، به استثنائات انگشت‌شمار، از اقوال شفاهی نشأت می‌گرفت. این مکتوبات بمرور معیار ایمان و رایت فرقه‌های معارض شد، و به هر صورت ناشی از نبود عقل سلیم، مورد سوءاستفاده قرار گرفت. هر فرقه هر آنچه را می‌خواست، به استناد آنها ثابت می‌کرد، و کسی در تحریف و تشویه آنها و جعل انجیلها و نامه‌ها و مکاشفات دروغین به نام حواریون با بیشر می و رقاحت درنگ به خود راه نمی‌داد. تقلب به اسم تقوا در اینگونه چیزها حتی از سوگند دروغ نفرت‌انگیزتر است زیرا عصرها و نسلهای پیاپی بی‌پایان را به کذب می‌آلاید. هنوز دیری نگذشته

بود که چنین فریبکاریها نه تنها گناه محسوب نمی‌شد، بلکه عملی شایسته در حمد خداوند و رستگاری نفوس به شمار می‌رفت. از اینجا سرچشمه می‌گرفت آنچه نوشتهٔ مجعول منتسب به حواریون و آباء کلیسا، و آنچه افسانه‌های ساختگی دربارهٔ معجزات و شهدا و عطیات و قوانین و اصول و فتواها که مشکوکیت آنها مانند دزد در تاریکی شب، سراسر تاریخ کلیسا در قرون وسطا تا حدود دورهٔ اصلاح دین را درمی‌نوردد. پذیرش این اصل فاسد که آدمیان مجازند از برای خیر کلیسا خیانت ورزند و دروغ بگویند و افسانه‌های مجعول به رشتهٔ تحریر درآورند، به پیکر ایمان زخم زد، زبان و قلم و حافظه و مخیلهٔ آدمیان از قاعده و راه راست منحرف شد، به نحوی که همان‌گونه که صداقت یونانیان یا ایمان مردم کارتاژ ضرب‌المثل بود، راست‌گویی مسیحیان نیز [در مقام طنز و تعریض] زبانزد گشت. این بیشتر بدان جهت محل تأسف است که روزگار مسیحیت در پی دورهٔ بزرگترین مورخان یونان و روم آمد. از پس آن بزرگواران تا قرنهای متمادی، با ظهور مسیحیت تاریخ تقریباً از صحنه ناپدید می‌شود، و سقوط می‌کند به سطح وقایع نگاریهای اسقفها و کلیساها و راهباها. قلم نه از برای آنچه از همه بیشتر شایستهٔ آدمی است و نه به جهت دنیا و دولت، بلکه در خدمت کلیسا و سلسله‌های مذهبی و صومعه‌ها و فرقه‌ها به خدمت گرفته شد؛ و چون مردم به موعظه عادت داشتند و می‌بایست در همه چیز گفته‌های اسقفها را باور کنند، نویسندگان خلق عالم را یکسره مرکب از مؤمنان و امت مسیحی معرفی می‌کردند.

۵. مسیحیت فقط دو آیین مقدس داشت آن نیز بسیار ساده و فراخور مقصود، زیرا مسیح به هیچ روی قصد نداشت که دین او دین تشریفات باشد. اما مسیحیت بعدی به تناسب زمانها و مکانهای مختلف، با اعمال [دینی] یهودیان و مشرکان درآمیخت، به نحوی که غسل تعمید نوزادان به صورت بیرون راندن شیطان درآمد، و مراسم یادبود دوستان از دست رفته به خداسازی و قربان کردن بدون خون ریختن و معجزه برای بخشودگی گناهان و توشهٔ راه آخرت بدل گشت. متأسفانه دوران مسیحیت با عصر نادانی و بربریت و سلیقه‌های منحط مقارن شد، و به این جهت، کمتر عنصر والا و گرانقدری ممکن بود در تشریفات، در ساختار مذاهب، در جشنواره‌ها، در قوانین مدون، در نمایشها، در سرودهای نیایشی، در دعاها و در مناسک آن وارد شود. تشریفات از یک سرزمین به سرزمینی دیگر و از یک گوشهٔ دنیا به گوشه‌ای دیگر رفت و، در نتیجه، آنچه در اصل احیاناً معنایی محلی داشت که از فلان رسم دیرینه نشأت می‌گرفت، وقتی به کشورهای بیگانه یا زمانهای دوردست انتقال یافت، آن معنا را از دست داد. بدین‌سان، روح عبادات مسیحی مخلوط آشفته‌ای شد از اعمال مذهبی یهودیان و مصریان و یونانیان و رومیان و بربرها که غالباً آنچه در آن می‌بایست بجد گرفته شود، ملال‌انگیز یا مضحک بود. اگر



● دکتر عزت‌الله فولادوند

کسی با نظر فیلسوفانه به تاریخ ذوق مسیحی در جشنواره‌ها و معابد و مناسک و مراسم مقدس و مصنفات ادبی بنگرد، تصویری ناهمگن از موضوعی که بنا بوده خالی از تشریفات باشد خواهد دید. این ذوق مسیحی بتدریج در رسوم قضایی و سیاسی و خانوادگی و نمایشنامه‌ها و داستانهای عاشقانه و رقصها و آوازاها و مسابقه‌های شهبازان و علامتهای شهرباران و نبردها و پیروزیها و جشنها داخل شد، و جای انکار نیست که به ذهن انسانی اعوجاجی باور نکردنی داد، و صلیبی که ملتها زیر لوای آن رفتند داغی عجیب بر پیشانی آنها نهاد. قرنهای Pisciculi Christiani [= ماهی کوچک مسیحیت] در آبهای تیره و تاریک می‌گرد.

۶. مسیح مجرد زندگی کرد، و مادرش باکره بود؛ او آرام و شادان بود و گاهی تنهایی را دوست می‌داشت و در خلوت به نیایش می‌پرداخت. روح شرقیان، بویژه مصریها، که از پیش به مراقبه و انزوا و عطلت دینی گرایش داشت، تصور قداست مجرد (بخصوص در مورد کشیشان) و خرسندی خداوند از باکرگی و تنهایی و زندگانی وقف مراقبه را به چنان حدی از افراط رسانید که با توجه به شمار فزاینده زاهدانی مانند ایسینی‌ها^۱ و تراپوتایی‌ها^۲ خاصه در مصر، روح

۱. The Essenes. اعضای فرقه خاصی از یهودیان که از حدود قرن دوم ق. م. تا اواخر قرن اول میلادی در

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

گوشه‌نشینی و ترک دنیا و روزه‌داری و توبه و دعا و صومعه‌نشینی با ظهور مسیحیت به اوج رسید. این امر البته به اختلاف کشورها، صورت‌های مختلف به خود می‌گرفت، و به تناسب تغییراتی که می‌یافت، سودمند یا زیانمند بود؛ ولی من حیث‌المجموع جای مناقشه نیست که این سبک زندگی همینکه به شکل یکی از قوانین برگشت‌ناپذیر و یوغ‌بندگی و دام‌سیاسی درآمد، به جامعه‌ی عمومی و به افراد آن علی‌الخصوص لطمه‌ی بزرگ خواهد زد. از چین تا تبت و ایرلند و مکزیک و پرو، صومعه‌های بونزها^۳ [راهبان خاور دور] و لاماها^۴ [روحانیان و راهبان تبتی] و تالاپوین‌ها^۵ [راهبان بودایی]، و دیرهای همه‌ی راهبها و راهبه‌های مسیحی از هر قسم و طبقه‌ای، جملگی سیاهچال‌های دین و دولت و حوزه‌های بربریت و رذیلت و ستم و سرکوبند، یا گنبد‌های نفرت‌انگیزترین شهوترانیها و فریبکاریها. ما در صدد انکار محسنات هیچ مذهب روحانی نیستیم که به فرهنگ جهان و به‌کرد آدمی و پیشبرد علم یاری رسانده است؛ اما هرگز نباید در برابر آه‌های دردناک و ندبه‌ها و لابه‌هایی که پنهان از بشر زیر سقف این رُهبانگاهها طنین افکنده است گوش ناشنوا داشته باشیم، یا روی بگردانیم از مراقبه‌های فراج جهانی یا دسیسه‌های تعصب‌آمیز راهبان که بی‌یقین شایسته‌ی هیچ عصر روشن‌اندیشی نیست. بی‌شبهه، اینگونه امور با مسیحیت بیگانه است؛ نه مسیح راهب بود، و نه مریم، راهبه؛ قدیم‌ترین حواریون را همواره همسرش همراهی می‌کرد؛ و نه مسیح چیزی از مراقبه‌های فراج جهانی می‌دانست و نه هیچ یک از دوازده شاگردش.

۷. مسیحیت خواهان تأسیس ملکوت خداوند در زمین بود، و می‌خواست آدمیان را معتقد سازد

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

حوالی بحرالمیت در فلسطین به شکل جمعیتی از زاهدان یا إخوان در انزوا می‌زیستند؛ روزگار را به عبادت و کار یدی و سکوت می‌گذراندند، از ازدواج و مشارکت در زندگی اجتماعی سخت پرهیز داشتند، بیگانگان را به خود راه نمی‌دادند و پیوسته در انتظار آخرالزمان و فرج مسیح بودند. در تورات ذکری از آنان نیست، اما فیلسوفان و مورخان مانند فیلون یهودی و پلینیوس در اوصافشان مطالبی نگاشته‌اند. (مترجم)

۲. The Therapeutae (به یونانی: شفاگران، تیمارداران). فرقه‌ای از یهودیان، از جهانی مانند اسنی‌ها، که در قرن اول میلادی نزدیک اسکندریه سکنی‌گزیدند. سخت به زهد و ریاضت تمایل داشتند و زندگی را با پاره‌ای نان خشک و جرعه‌ای آب سراسر به عبادت و مطالعه می‌گذراندند و از زناشویی و امور دنیوی‌گریزان بودند و تورات را دارای معنایی باطنی می‌دانستند که می‌بایست به مدد مطالعه و تفکر و اعراض از دنیا به آن برسند. (مترجم)

3- bonzes

4- lamas

5- talapoins

که همه چیز این دنیا در گذر است، و در این راه به اذهان آرام و نفوس پاکی شکل داد که از خود نمایی روی گردان بودند و کارهای نیکشان را به خاطر خدا انجام می دادند. ولی افسوس! سوءاستفاده از مسیحیت همچنین سبب پرورش گونه ای شور و هیجان دینی کاذب شد که به ظهور بسیاری شهیدان ملتهد و پیامبران پرتب و تاب انجامید. این کسان بی آنکه بدانند ملکوت خدا در زمین چگونه و کجا باید بر پای داشته شود، در تکاپوی استقرار آن بودند. با حکومتها مخالفت می کردند و شیرازه نظم را می گسستند، بی آنکه نظمی بهتر به جهان آورند. در پس خروش غیرت مسیحی، غرور عوامانه و نخوت رذیلاته و حرص ننگ آور و حماقت دیوانه وار پنهان بود. همان گونه که جهودان به دنبال مسیحان دروغینشان به راه افتاده بودند، مسیحیان نیز در جایی زیر پرچم شیادان گستاخ گرد می آمدند، و در جای دیگر سر بندگی و چاپلوسی بر آستان پست ترین و زشت خوترین جباران می ساییدند. گویی این جباران وقتی کلیسایی می ساختند یا اعانه ای می دادند، ملکوت خدا را در زمین بر پای داشته اند. بدین گونه بود که به کنستانتینوس تملق می گفتند، و این زبان عرفانی حاکی از کهنه پرستی و تعصب به اقتضای زمان و اوضاع و احوال به زنان و مردان رسید. بسا اوقات که روح القدس ظاهر می شد و از دهان زنی با یکی از مجذوبان عمیقاً ملتهد سخن می گفت. تاریخ گواه است که کیالیست ها و آناباپتیست ها و دوناتیست ها و مونتانیست ها و پری سیلیانیست ها و سیرکوم سلین ها^۱ و دیگران چه تفرقه ها و بلاهایی به جهان مسیحیت آوردند؛ چگونه کسانی با مخیله آشوب زده و بیمار آثار علمی را از میان بردند و یادگارهای هنری و نهادها و مؤسسات را منهدم کردند و انسانها را به نابودی کشاندند؛ چگونه فلان دغلبازی واضح یا تصادف مضحک گاهی کشوری را سراسر به آشوب افکند؛ و فی المثل چگونه نزدیکی موهوم آخرالزمان مردم اروپا را به سوی آسیا راند. بدیهی است نباید از ستایش شور دینی پاک و بی غش در برخی از مسیحیان خودداری کنیم که وقتی بر مسیر درست افتاد، در مدتی کوتاه خدمتی به اعصار بعدی کرد بزرگتر از هر آنچه هرگز خونسردی و بی اعتنایی فلسفی قادر به انجام آن باشد. برگهای دغا و فریب می ریزند، اما میوه می رسد. شعله های زمان گاه و خاشاک را به کام فرو می برند، اما زر ناب فقط پاک تر می شود.

به رغم غم و اندوهی که در حین رقم زدن شرح سوءاستفاده از بسیاری از گرانمایه ترین امور خاطر مرا تیره ساخت، اکنون می خواهم با دلی شادان به انتشار مسیحیت در کشورها و منطقه های مختلف پردازم - زیرا همان گونه که دارو ممکن است به زهر بدل گردد، به زهر نیز امکان دارد خاصیت شفابخش داده شود، و آنچه در اصل نیک و پاک بوده است، نهایتاً باید به پیروزی برسد.

(ادامه دارد)



۱- فرقه های کوچک مسیحی، بترتیب: